

لخادم الحسنی الحاج علی الفرائی

تأسیس کار خدائی میکند
نوکرانش یادشاهی میکنند

تا خدا دارد جزا را در کفشی
این عیب اندر امامت موقوفی
هست میباید خدای بی واسطی
نهره او اهل دو عالم نو کردند

تا خدا باقی بود باقی عیبی
ماه در شب روز و شبی
گر بپزند این مولای الحسینی
در دلم گویم نظر در دل آید

گرچه عیبی مرده را زنده نمود
در دلمه را با موه حق ز بود
این عینه اعظم ز عیبی هست بود
عالمی را زنده کرد در بلند

گرچه موسی شد عصای از دها
از دهار او نمود اندم زها
لا تثنی بشفقت ازوهی خدا
یا حسینی گفت با و در افکند

به سبط مصطفی زوخ الاشیی
خادم شد منتظر بر خادمی
اهل بحرش لوف گرسنی زمینی
جنگ برد امان آن مولا زدند

ما زهر سبط احمد نوکریم
نوکریم لیکن ز شاهان ماسریم
عشق او را با کفشی ما میبردیم
دشمنان عشق به تن را میبردند

هر که تاج نوکری بر سر نهاد
بالقای سبط احمد جان دهد
روز محشر در نعیم حق رود
دشمنان آن عیب دوزخ روند

خدمت این سبط غیر المرسلین
اوتجار رای ندای خادمین
ادخلوها بسلام آمین
دسته دسته جنت الماوی روند

هر شب هر روز دارم این ندا
ما بجز این چارده نور آید
نور دیگر کی بود در قلب ما
اهل دین با آل پیغمبر خوانند

گرچه انور عشق آل مصطفی
ربوند از تنم اهل جفا
صحبیه رگهای من این از وفا
درزه عیسم آریا لب تو بخند

تحت بعون الهی ثلاثاء ۳/۴/۵
۱۴۲۰